



شعر بیان مجدد معال کشت و سبخت
 نمان دولت و دین را بری دیدار
 نسیان اقبال و مبعث ان فرخ کمال
 این نوید دولت افراز در خلافت که بسامع عشر و جلال
 ساینده زور کار رسالی شاطعات و نغمه نایب و معرزه

دوران پش طاجل است	ساقی بخت و شیشه بر خاست	بزی ز بنای عشر خوشتر
ساقی ز حریت جرحه کش تر	بتند بر وز کار آیدین	شد انجمنی چهار آیدین
کل سر ز دو بوستان بر افروخت	شمع آمد و دودمان بر افروخت	شد بخت چون غنچه شیار
رخاست زمین آسمایین	شاه آمد و دوست کام نشت	در بزم بخت و جام نشت
شم قق بر آسمان نخلند	هم ناصیه کرد بر زمین بند	درد او صلاهی کام ایست
بر خواند جهان میهایین	ساقی سر آیکسند بکش و	کجوز سر خنرینه بکش و
از بس که فشا بد جهان در	شد و امن و حیب اسپهان پر	از جسد ما کثر کسک این بخت ابرو

که در روز نیت بظهور آمدان که جمع زندانیان ملک محروسه که بجای بسایم بحسب بدی مسجون قلع بودند رات
 اطلاق از سلاسل قود نایت نذ شرت را روز بازار دگر پدید آمد اقبال اچشم و چرخ ناره بر افروخت و دانست که
 انست که با طبقات نام و طوایف عالم در خور هم دریافت سر کس سلوک واقع شود تا عالم نظام و بلاغت که رعایت محصا
 حال مخاطب ظهور کرد و سر که بر پستی نامها کاسی فتمیه را که پیشتر باعث شورش همان بود دست که فرمان و امان
 عالم بزرگان و کار ناز و دانش مخاطب را فراموش کرده و فراموشی و پرین خود با جمهور عالم سلوک فرموده و عالم شایع
 عقل بزرگان که نشان خبری نداشتند و انجی آن بدایع را که کتر در میس یاد و ازین جهت در کمال و وبال ابر کفار میس کرد
 و البته که حضرت شاستا بخش مایه ای در بجم که نذیشان ظاهر پرست بود بد بر توفیق ازلی بر مقتضیات از خدادا
 خود رفته تا بر طایفه بل سر فردی در خور دریافت او و او سخن داده بساط می آرا نند چنانچه بر تیر همان بساط طریقت نشانه میشود
 چون کیم بگویند آن و میس کرد که خسرو چهار خیز این میانه می نیست و ننداد زین لاکه ایزد متعال که چنبر عظیمه و الا که است
 فرموده بایشی که در عت سر چنانچه متر فقه با نور دید از فیض شورش آن بود مسعود را نذیر انجی را نیت فطری که ودیعت نما
 دست غیب است که داندی که چون عوم خلائق این بار را نیست قدم که سرگاه ایزد چهار چرخ بعد از عادی شطرا چنبر فرزند میس
 چون که است فرمایند را در بر نطن کرامی هرگز کوار می آید آنحضرت نذانه دریافت عام را منظور داشته در توفیق و حضور
 فرمودند و ان نو با و چون اقبال را در آن مولد شرفت داشتند بزرگان با محض و حوصله را بر براسی مهابت عاقبت محسود که استند